

روایت معرفت

ج - مصاحبه با

حسن محجوب

معاون کتابخانه سنای سابق

احسان اله شکرالهی



هست که مراجعه می نمود، مرحوم ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) بود که زمانی هم به نخست وزیری انتخاب شده بود. شخص دیگری که باز من تحت تاثیر سیما و شخصیت ایشان قرار گرفتم، مرحوم دکتر یحیی مهدوی بود که چند سال قبل مرحوم شدند. ایشان استاد دانشگاه در رشته فلسفه، و انسان نجیب و بزرگواری بود که همیشه سیمای ایشان را در خاطرم دارم.

بعد از چند سالی که به کار صحافی اشتغال داشتم، تغییر شغل دادم و در یک کتاب فروشی استخدام شدم. در آن کتابفروشی هم باز بیشتر با مراجعینی که اهل فضل و دانش بودند مواجه بودم و من نسبت به این کار هم اشتیاق روز افزونی پیدا می کردم. در ادامه همین شغل بود که با آقای دکتر زریاب خوبی آشنا شدم. ایشان که آن موقع از طرف مرحوم تقی زاده ماموریت پیدا کرده بود برای کتابخانه جدید التاسیس مجلس سنای آن زمان کتاب هایی تهیه نماید، به کتابفروشی می آمدند و کتاب های مورد نظر خود را

س - جناب آقای محجوب ضمن تشکر از این که دعوت ما را برای انجام این مصاحبه پذیرفتید، در ابتدا می خواستم خواهش کنم که مختصری از شرح احوال و زندگی خود برای ما بفرمایید.

ج - به نام خدا. اینجانب حسن محجوب متولد سال ۱۳۰۷ هجری شمسی در یک خانواده فرهنگی متولد شده و به مقتضای جو فرهنگی که در خانواده اینجانب بود، از همان ابتدا نسبت به کار کتاب و امور فرهنگی علاقمند شدم. بعد از پایان تحصیلات ابتدایی که در آن موقع شش سال طول می کشید، در سال ۱۳۲۰ ه. ش. با وجود اصرار شدیدی که خانواده در مورد ادامه تحصیلات داشتند، اینجانب قبول نکردم و اصرار کردم که به کار فنی و کسبی اشتغال داشته باشم. حالا به چه جهت، الان درست به خاطر نمی آورم، ولی شغل صحافی را برای خود انتخاب نمودم. درست روز اول مهرماه ۱۳۲۰ ه. ش که اطفال آن موقع روانه دبستان ها و دبیرستان ها بودند، به همراه پدرم به یک کارگاه صحافی مراجعه نمودم و پدرم مرا به عنوان شاگرد به شخص صحاف معرفی نمود و شخص صحاف هم خیلی استقبال کرد و اینجانب را به عنوان شاگرد پذیرفت. این شغلی که من برای خودم انتخاب کرده بودم، خواه ناخواه منجر به این شد که با مسائل کتاب که از قبل هم با آن بیگانه نبودم بیشتر آشنا و علاقه مند شوم. اشخاصی که به صحافی مذکور مراجعه می کردند، اغلب افراد فاضلی بودند. با وجود این که من در سنین طفولیت بودم، شخصیت بزرگ آن بزرگواران به قدری برای من جالب توجه بود که هنوز خاطره آن زمان را فراموش نکرده ام. از جمله اشخاصی که در آن دوران ملاقات نمودم، مرحوم مشیرالدوله حسن پیرنیا بود که برای صحافی کتاب های خود به صحافی مزبور مراجعه می نمود و سیمای بسیار موقر و بزرگوارانه ای داشت. شخص دیگری که باز در خاطرم

انتخاب می کردند. چون مراجعات ایشان به کتابفروشی مکرر انجام می شد، با هم آشنایی پیدا کردیم. بنده پس از مدت کمی یک شغل اداری در وزارت فرهنگ آن زمان که تقریباً وزارت آموزش و پرورش فعلی و وزارت علوم به حساب می آمد پیدا کردم. حدود سال ۱۳۳۴ بود که یکی از منصوبین که کارمند اداره تند نویسی مجلس سنا بود، به من پیشنهاد کرد که به کتابخانه جدیدالتاسیس سنا منتقل شوم و با آقای زریاب خوبی همکاری کنم. روزی که به کتابخانه مجلس سنا مراجعه کردم، اتفاقاً مرحوم سعید نفیسی هم در آنجا حضور داشت و ایشان هم چون قبلاً در کتابفروشی با من آشنا شده بود، وقتی مرا دید و پی به منظور من برد خیلی استقبال کرد و به آقای دکتر زریاب خوبی توصیه کرد و گفت ایشان همان کسی است که ما دنبال او هستیم. مرحوم زریاب خوبی فرمودند که من خودم با ایشان آشنایی دارم. بعد از آن تشریفات اداری مربوط به انتقال من انجام شد، و آقای تقی زاده با لحنی دستوری به وزارت فرهنگ آن زمان نامه ای نوشتند و خواستار انتقال این جانب از وزارت فرهنگ به کتابخانه مجلس سنا شدند. پس از مدت کوتاهی که من به استخدام کتابخانه مجلس سنا در آمدم، به آقای دکتر زریاب خوبی بوری در آلمان پیشنهاد شده بود و ایشان برای تکمیل تحصیلات خود به آنجا رفتند. بنابراین بنده تقریباً در کتابخانه به تنهایی مشغول فعالیت بودم و به خاطر این که کتابخانه مجلس سنا از ساختمان قدیم به ساختمان جدیدی که به طور موقت برای کتابخانه در نظر گرفته شده بود انتقال پیدا کرده بود، جابجایی کتاب ها و تنظیم آنها در قفسه ها موجب شد که من بیشتر کتاب ها را به حافظه سپرده و به یاد داشته باشم که چه کتاب هایی در این کتابخانه هست و تقریباً هر کتاب در کدام قفسه قرار گرفته است، بدون این که به فیش و یا برگه هایی که برای راهنمایی موجود بود و یا بعداً به وجود آمد مراجعه کنم.

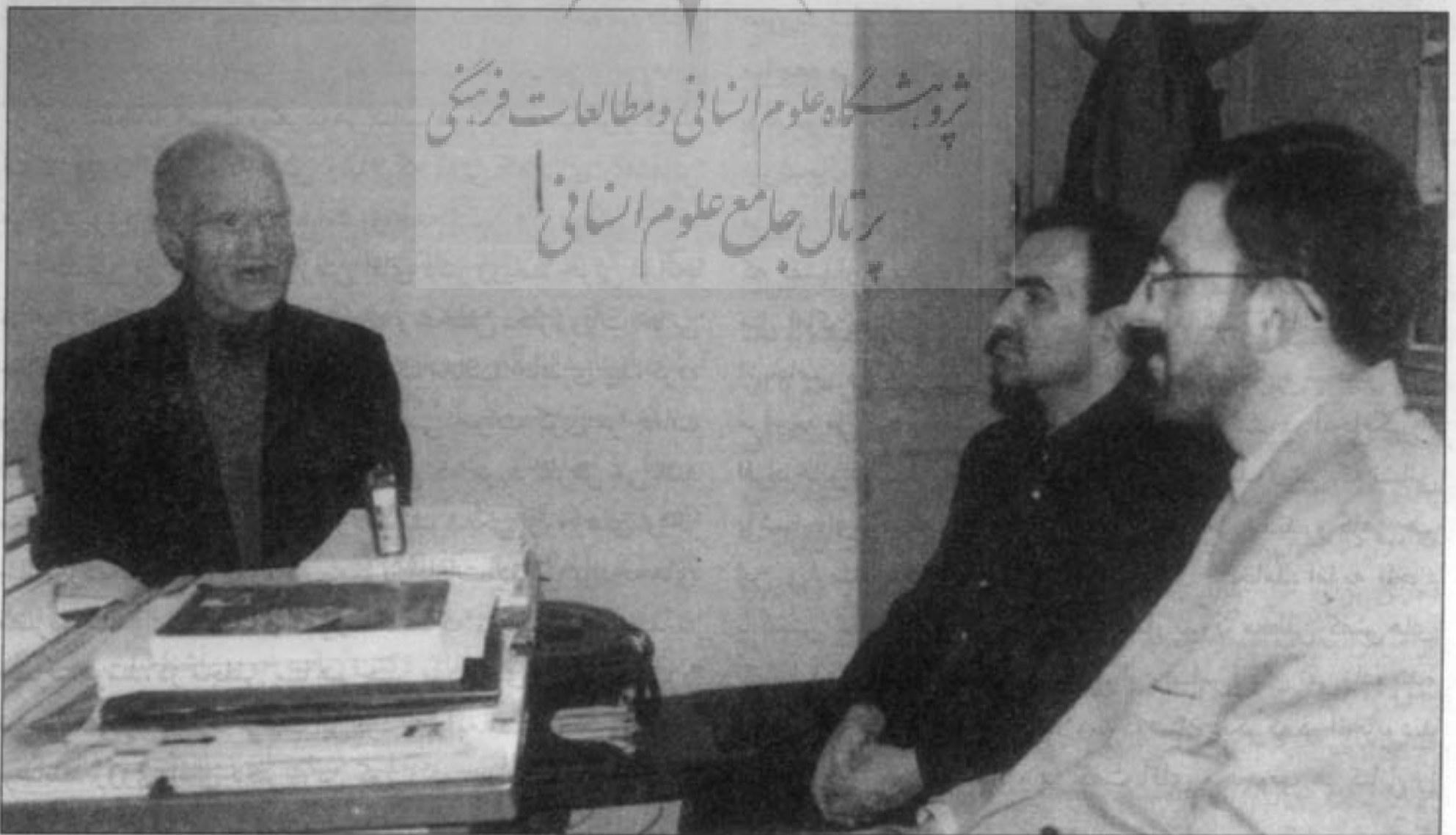
احساس می کردم بعد از رفتن آقای دکتر زریاب خوبی از آنجا مرحوم تقی زاده که خیلی به کتابخانه و شخص دکتر زریاب خوبی علاقه داشت از نبودن دکتر زریاب یک ملالت خاطرری پیدا کرده و شاید به نظرش می رسید که دیگر کسی جواب گوی مراجعات ایشان به کتابخانه نیست، و کتاب هایی که مورد نظرش می باشد ممکن است به راحتی به دست او داده نشود. یکی از روزهای اواخر سال، نزدیک عید نوروز، که معمولاً ادارات دولتی بودجه های مصرف نشده ای داشتند و اصرار داشتند که تا پایان سال حتماً به مصرف برسند، در مجلس سنا هم چنین بودجه ای وجود داشت و مرحوم تقی زاده علاقه داشت این بودجه را به مصرف خرید کتاب برسانند. روزی آقای دکتر زریاب کوب که در آن موقع به عنوان

مشاور در کتابخانه رفت و آمد داشتند از نزد آقای تقی زاده پیش من آمد و یک لیست مفصلی از کتاب های علوم اسلامی اعم از فقه، حدیث، تاریخ اسلام و... را با خود آورد. آقای دکتر زریاب کوب ماموریت داشت که این صورت کتاب ها را به بنده ابلاغ کند که برای خرید آنها اقدام کنم. من یک نگاه اجمالی به آن لیست کرده و به آقای دکتر زریاب کوب گفتم که همه این کتاب ها را در کتابخانه داریم. ایشان هم با قدری ناباوری به نزد مرحوم تقی زاده مراجعه کرد و گفت که آقای محجوب اظهار می کند که این کتاب ها را ما داریم. شاید آقای تقی زاده باورش نیامد، و حتی به نظرش آمد که من اسم این کتاب ها را حتی نتوانستم بخوانم؛ بنابراین به ایشان باز هم ماموریت داد که به عنوان نمونه یکی دو جلد را از قفسه بیاورم که مثلاً بنده را هم امتحانی کرده باشند. بنده هم خیلی راحت رفتم چند تا از کتاب هایی را که در آن صورت بود بدون معطلی آوردم و به آقای دکتر زریاب کوب ارائه دادم. ایشان که این جریان را دید، رفت نزد مرحوم تقی زاده و جریان را عیناً نقل کرد. تقی زاده کارهای سیاسی خود اعم از ملاقات ها و مسائلی که مربوط به امور مجلس بود را در همان اتاق ریاست مجلس انجام می داد، ولی کارهای علمی خودش را علاقه داشت که در کتابخانه انجام بدهد؛ شاید به این مناسبت که خیلی از کتاب های مورد حاجتش در نوشتن بعضی از مقاله ها در دسترسش بود و می توانست استفاده کند. ضمناً محیط کتابخانه محیطی خلوت و بسیار مناسب برای این کار بود. بعد از بروز این جریان، مراجعات ایشان به کتابخانه به صورت سابق استمرار پیدا کرد و تقریباً هفته ای یک روز به کتابخانه مراجعه می کرد و باز هر کتابی را که لازم داشت اگر کتاب موجود بود، سریعاً به دست ایشان می رساندم و ایشان از این موضوع خیلی خوشحال می شدند. گاهی که از باب مزاح صحبت هایی پیش می آمد، بنده را تشبیه می کرد به کفشدار کربلا و بعد توضیح می داد که کفشدار کربلا به این مناسبت که سابقاً در کربلا کار کفشدارها مثل اماکن متبرکه ایران نبود که کفشدارها شماره داشتند و کفش اشخاص را به شماره قبول می کردند و با شماره شخص زائر مراجعه می کرد و کفش خودش را پس می گرفت. در آنجا یکی از افراد خانواده کفش ها را به کفشدار می سپرد و بدون این که نشانی یا شماره ای بگیرد، می رفتند مشغول زیارت می شدند، و گاهی هم این زیارت ممکن بود ساعت ها به طول بینجامد. اما به مجرد برگشتن شان به نزد کفشداری، کفشدار بدون معطلی کفش های آنها را بدون اشتباه عودت می داد. بر این اساس آقای تقی زاده بنده را تشبیه می کرد به کفشدار کربلا و به دوستان دیگر که در آنجا بودند این مثل را توضیح می داد و می گفت آقای محجوب هر کتابی را

فهرست های کتابخانه ها و کتاب فروشی های خارجی که به طور مرتب برای کتابخانه می رسید، کتاب هایی که مناسب برای خرید تشخیص داده می شد انتخاب می کردند و بعد از انتخاب، فهرست را به من ارائه می دادند تا بررسی بکنم که آیا این کتاب ها را داریم یا نداریم. آنهایی را که داشتیم من علامت می زدم و آنهایی را که نداشتیم به کتاب فروشی خارجی سفارش می دادیم. آن موقع مسائل و مشکلات ارزی هم وجود نداشت و مجلس سنا یک شخصیت معتبر حقوقی از نظر خارجی ها به شمار می رفت، بنابراین هیچ اشکالی نبود و کتاب فروشی ها کتاب های مورد سفارش ما را به سرعت تهیه و ارسال می کردند. برای ثبت در دفاتر و محاسبات وجه کتاب ها و ارسال کتاب ها، من با قسمت حسابداری مجلس نامه نگاری می کردم و ترتیب پرداخت هزینه ها را می دادم. این بود نحوه شروع همکاری بنده با کتابخانه و ادامه آن تا سال ۱۳۵۷ که اینجانب به عنوان معاون کتابخانه مجلس سنا اشتغال داشتم. بعد از انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ چون بنده و دو نفر دیگر از همکاران به عنوان سرپرست مجلسین منحل آن زمان انتخاب شده بودیم، همکاری من با کتابخانه قطع شد ولی به مقتضای اطلاعی که از وضع کتابخانه داشتم و دوستانی که در کتابخانه داشتم، همیشه دورادور در جریان مسائل آنجا بودم و در جهت حفظ کتاب ها و احیاناً خرید بعضی از کتاب ها در حد مقدمات با کتابخانه همکاری می نمودم.

من - جناب محجوب، آقای دکتر جهاننداری در مصاحبه ای که با ایشان

که بخواهم بدون فکر از قفسه می آورد و به من ارائه می دهد. تا آنجا که وقتی سفیر یکی از کشورهای اسم و رسم دار آن زمان روزی برای بازدید مجلس آمده بود، آقای تقی زاده هم که خیلی به کتابخانه و کارهای علمی عنایت داشت یکی از قسمت های بازدید سفیر را کتابخانه قرار داده بود و بنده را با زبان انگلیسی به همان عنوان کفشدار کریلا معرفی کرد. این خاطره ای بود از اوایل کار من و شروع همکاری با کتابخانه مجلس سنا. بعد هم چون من با کتاب فروشی ها آشنایی داشتم و بامتون اسلامی اعم از عربی و فارسی و طرز تهیه آنها طبق همان استانداردی که در کتابخانه باید کتاب فراهم می شد آشنایی داشتم، هر چند وقت یک بار به کتابخانه ها و کتاب فروشی ها مراجعه می کردم و کتاب های جدیدی که کتابفروشی ها داشتند اگر در کتابخانه سنا موجود نبود، خریداری می کردم. انتخاب کتاب از روی فهرست های کتاب های فارسی و عربی معمولاً این گونه انجام می شد. کتاب های خارجی را هم آقای جهاننداری انتخاب می کردند. همکاری با آقای جهاننداری به این صورت بود که بعد از دو سه ماهی که من به کتابخانه مجلس سنا منتقل شدم ایشان هم به عنوان سرپرست کتابخانه به کتابخانه تشریف آوردند البته تشریفات انتقال آقای جهاننداری از کتابخانه دانشکده ادبیات به مجلس سنا از قبل انجام شده بود. ایشان که فرد خبیر و بصیری بودند و سابقه کاری در کتابخانه دانشکده ادبیات هم داشتند، بسیار به کتاب ها و مراجعی که مورد نیاز کتابخانه مجلس سنا بود آشنایی داشتند و از



انجام شد، ایشان فرمودند همان اگر مجموعه کتابخانه سنای سابق (شورای اسلامی) امروز از این غنا برخوردار است، تا حدی برمی گردد به زحمات و تلاش های جنابعالی، حالا می خواستیم از حضرتعالی سوال بکنیم که به نظر شما خود ایشان چه نقشی در غنای این مجموعه داشتند و چه تلاشی در این زمینه انجام دادند.

ج - ایشان بسیار در مورد بنده بزرگواری فرمودند و این عقیده ای که ایشان نسبت به بنده دارند من برعکس این عقیده را نسبت به ایشان دارم. یعنی معتقدم که ایشان بسیار در غنای کتابخانه کارساز بود. ایشان شخصی فرهیخته و کتابشناسی برجسته هستند که به زبان آلمانی تسلط دارند و با زبان انگلیسی و فرانسه نیز آشنایی دارند و همین امر باعث شد که ایشان در کتابشناسی کتب لاتین و تهیه منابع در آن زمان منحصر به فرد باشند و بنده هنوز هم همتای دیگری برای آقای دکتر جهاننداری سراغ ندارم، و به خاطر نقش ارزنده ای که داشتند ایشان را همیشه تحسین می کردم، چون واقعاً خیلی کارشناسانه و با بصیرت عمل می کردند.

س - یعنی در انتخاب منابع لاتین ایشان نقش ایفا می کردند و تهیه آن منابع را شما عهده دار بودید.

ج - بله البته انتخاب خودش کار خیلی مهمی بود. برای این که اولاً آن کتاب های خارجی که ما می خواستیم بخریم در ایران به هیچ وجه من الوجوه جایی نبود که این کتاب ها عرضه بشود و فروخته شود؛ و اصولاً در مراکز خارجی هم این کتاب ها تقریباً مثل اشیای عتیقه خرید و فروش می شد؛ چون این ها کتاب های معتبر جهانی بودند. ناشران خارجی کتاب های نفیسی را که به دست شان می رسید، مرتباً در فهرست های هفتگی، ماهیانه یا سه ماهیانه که داشتند منتشر می کردند، و به مناسبت این که تشخیص داده بودند کتابخانه مجلس سنا مشتری بسیار خوبی برای این هاست، مرتب برای کتابخانه مجلس سنا فهرست های خودشان را ارسال می کردند. آقای جهاننداری هم سریعاً این فهرست ها را مطالعه می کرد و حتی گاهی فهرست های طولانی که به دستش می رسید، به ساعات اداری بستند نمی کرد و فهرست را می برد منزل و در منزل در ساعات شب و استراحت کتاب هایی را که مناسب تشخیص می داد، علامت می زد و همان طور که عرض کردم به بنده ارائه می داد تا من از نظر تکراری نبودن آن کتاب ها اظهار نظر بکنم. این است که من خیلی معتقد به کار آقای جهاننداری هستم. طبیعی است که در انتخاب کتاب از روی فهرست خیلی ممکن است اتفاق بیفتد که ناشرین و کتابفروش ها گندم نمایی و جو فروشی کرده باشند؛ ولی آن شخص خبیر و بصیری که بدون دیدن کتاب تشخیص صائبی داشته باشد - کما این که آقای جهاننداری به نظر و اعتقاد من همین طور عمل می کرد - این خیلی مطلب مهمی بود.

تقریباً در تمام انتخاب های ایشان این دقت نظر دیده می شد. بعد هم چون ما به سرعت عمل می کردیم، کتاب هایی که سفارش داده می شد، معمولاً موفق به خرید آن می شدیم. کتاب فروش ها هم ترجیح می دادند که این کتاب را اگر در ایران خریدارهای دیگر هم وجود داشته باشند، حتماً در وهله اول به کتابخانه سنا بفروشند؛ برای این که هیچ تاخیری در پرداخت هزینه ها نبود و سریعاً پولشان پرداخت می شد و خلاصه ما را مشتری خیلی خوبی تشخیص داده بودند. وقتی کتاب ها می رسید، من نگاه می کردم می دیدم که کتاب های خوبی انتخاب شده، و به ندرت اتفاق می افتاد که کتاب کم اهمیتی خریداری شود. البته انتخاب از روی فهرست خیلی سخت است. نویسنده ممکن است خیلی مشهور باشد، ناشر همین طور، حتی عنوان کتاب ممکن است حاکی از مطلب جالبی باشد، ولی وقتی آدم خود کتاب را ملاحظه می کند می بیند که مطلب خیلی درجه اول و آنی که باید باشد نیست. ولی من واقعاً این را اذعان می کنم، کمتر کتابی دیدم که ایشان در انتخابش اشتباه کرده باشد و کتاب کم اهمیتی را انتخاب کرده باشد. بعضی از این کتاب ها طوری بود که وقتی مرحوم تقی زاده چشمش به آنها می افتاد چنان به وجد می آمد؛ مثل این که شخص پول دوستی ثروت هنگفتی به دست آورده باشد. آن وقت مکرر می گفت: ماشاءالله. تکیه کلامش این بود. می گفت: «ماشاءالله شما این ها رو از کجا پیدا کردید ماشاءالله...»

س - یکی از نکات مهم در انتخاب کتاب که شما نقش مهمی در آن داشتید، جدا کردن کتاب های تکراری از لیست انتخاب است. شما برای انجام این کار فقط از حافظه کمک می گرفتید؟
ج - من خیلی به حافظه ام اتکاء داشتم. البته گاهی هم به فیش مراجعه می کردم، یعنی فیش هم تهیه می شد. آقای دکتر زریاب برای تمام کتاب ها فیش تهیه کرده بود، واقعاً خیلی زحمت کشیده بودند برای کتابخانه، مخصوصاً آن اوایل که ایشان دست تنها بود حتی کتاب ها را هم خودش در دفتر ثبت، ثبت می کرد، دفتری که الان نمی دانم کجاست. خدا کند در اسناد کتابخانه موجود باشد. دفتر ثبتی بود که تا سه هزار، شماره خورده بود و تمام این سه هزار شماره به خط خود آقای زریاب این کتاب ها، اعم از لاتین و فارسی و عربی در دفتر ثبت شده بود. گاهی اوقات آقای تربیت هم، که تقریباً آنجا به عنوان منشی مخصوص تقی زاده قلمداد می شد منتهی محل کارش در کتابخانه بود، در تهیه فهرست های لاتین و کار ثبت کمک می کرد. ولی نوعاً تمام آن دفتر را که شما ملاحظه بکنید خط خود آقای زریاب است. و باز این کتاب های فارسی را به خط خودش فیش نوشته بود. خط خیلی خوشی هم داشت. آدم بسیار لذت می برد از خط زیبای ایشان، یا وجودی که آن خط

را به منظور خوش نویسی ننوشته بود اما خط پخته و خوبی داشت و این فیش ها را با خط خوش می نوشت.

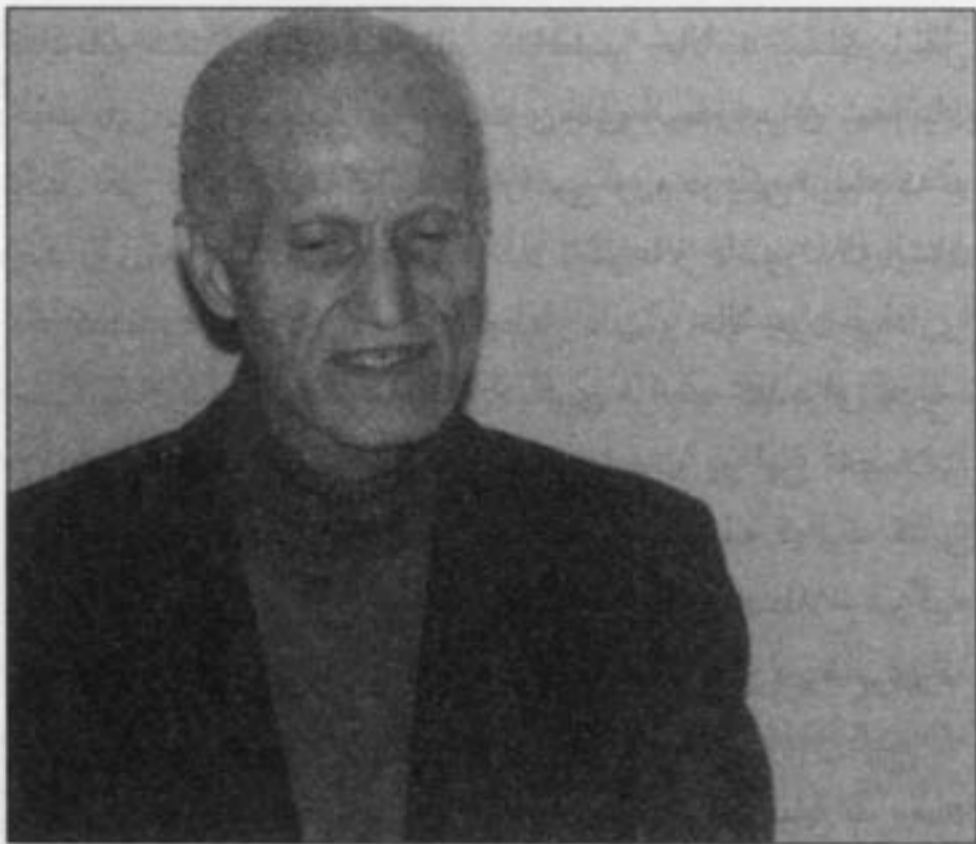
آقای دکتر زریاب دوره کتابداری به صورت امروز ندیده بود، ولی چون محاط بود به کتاب ها و اطلاعات زیادی در مورد موضوع کتاب ها و نام نویسندگان داشته فیش هایی که تهیه می کرد با همه تفاوت ها با اصول کتابداری امروز، راهنمای خوبی برای مراجعه کنندگان بود و اگر خودش یا اشخاصی نظیر خودش می خواستند مراجعه کنند، کاملاً می توانستند از آن فیش ها بهره برداری بکنند. بنده هم به همان فیش هایی که تهیه می شد، مراجعه می کردم، مخصوصاً هنگامی که نسبت به حافظه خودم یک قدری تردید پیدا می کردم، حتماً به فیش مراجعه می کردم تا اطمینان پیدا کنم.

س - غیر از روسای آن کتابخانه مرحوم زریاب و آقای دکتر جهاننداری، راجع به تخصص و عشق سایر کارکنان، این که کتابداری آموخته بودند و این که عشق به این کار داشتند یا خیر و نحوه کارشان در کتابخانه اگر توضیحاتی دارید لطفاً بفرمایید.

ج - در کتابخانه با توجه به آنکه آقای جهاننداری علاوه بر احاطه ای که به کار کتاب و کتابخانه داشتند، در یکی از دوره های فشرده کتابداری که در همان زمان ها گاهی این دوره ها برگزار می شد شرکت کرده بودند و با اصول کتابداری روز هم آشنایی داشتند، همیشه به فکر بودند که از نظر فهرست نویسی اقدام مناسبی برای تهیه فهرست انجام بشود. البته از تاریخ تاسیس کتابخانه و جمع آوری کتاب ها تا آن سالی که ایشان به آن منظور خودش موفق شد فاصله وجود داشت اما بالاخره توانست یک کادر متخصص کتابدار و فهرست نویس برای کتابخانه انتخاب بکند. آن هم علی رغم جوی که در ادارات ایران حکمفرماست، چون متأسفانه در کادر اداری ایران مخصوصاً در جاهایی مثل مجلس و بعضی ادارات دیگر که برخی از صاحبان نفوذ در آنجاها رفت و آمد دارند، گاهی اوقات ممکن است افرادی را تحمیل بکنند به این مراکز که اینها به هیچ وجه شایستگی کار برای آن ادارات را نداشته باشند، ممکن است خیلی آدم های خوبی باشند ولی خیلی شایستگی اشتغال در آن کاری که برایشان در نظر گرفته شده نداشته باشند، اصلاً در حد معمولی هم کار خوبی ارائه ندهند و فقط متکی به آن شخص صاحب نفوذ باشند. ولی در کتابخانه سنا از ابتدای تشکیل بنا این بود که هیچ چیزی به غیر از حق در آنجا اتفاق نیفتد، از انتخاب کتاب تا انتخاب رئیس. مثلاً آقای دکتر زریاب را آقای تقی زاده قبل از این که کتابخانه مجلس سنا تشکیل بشود شناسایی کرده بود. آقای تقی زاده از موسسین کتابخانه مجلس شورای ملی بود. در آن دوره قبل از رژیم پهلوی که مجلس تشکیل شده بود و آقای تقی زاده به عنوان نماینده انتخاب شده بود و آمده بود در

مجلس، یکی از کسانی بود که در تاسیس کتابخانه مجلس شورای ملی نقش داشت و بعد تقریباً ۱۰ تا ۱۵ سالی در ایران نبود و بعد از رفتن رضاخان از ایران و انتخاب مجدد آقای تقی زاده به عنوان نماینده، به خاطر سابقه علمی و علم دوستی که داشته یکی از پاتوق هایش همان کتابخانه مجلس شورا بود. در کتابخانه مجلس شورا هم اکثر افرادی که در آنجا اشتغال به کار داشتند اطلاعات کافی از عنوان، نام مولف، موضوع و محل کتاب ها نداشتند. حالا به مناسبتی آقای دکتر زریاب را در آنجا استخدام کرده بودند آن هم به نحوی که شاید دور از شان ایشان بود به صورت روزمزد یک حقوق کمی هم به ایشان می دادند. ولی چون ایشان شخص فاضلی بود و در کتابخانه تمام این کتابها را بررسی کرده بود و به خاطر سپرده بود. وقتی آقای تقی زاده مراجعه می کرد به کتابخانه، با توجه به این که ایشان وکیل بود و باید راهنمایی می شد، پیش رییس کتابخانه می رفت. رییس کتابخانه هم یکی از آن آدم هایی بوده که نه به تناسب اطلاعاتی که در کار کتاب داشت بلکه به خاطر این که فلان کس ایشان را معرفی کرده و یا قوم و خویش فلان کس است انتخاب شده بود. آقای تقی زاده بعضی از کتاب های لاتین یا عربی را اسم می برد که رییس کتابخانه خیلی تعجب می کرد، یعنی این اسمی برایش خیلی عجیب و غریب بود. از آن طرف هم بالاخره به مقتضای این که رییس کتابخانه است نمی شد که خیلی خودش را بی اطلاع نشان بدهد بنابراین گاهی در محظور قرار می گرفت، ولی از شانسی که آنها آن روز داشتند آقای دکتر زریاب آن موقع در کتابخانه استخدام شده بود و این ها پی برده بودند که این آقای دکتر زریاب بسیار برای جواب گویی به آقای تقی زاده فرد مناسبی است. هر چه ایشان سوال می کرد، فوری آقای زریاب را صدا می زدند که «آقای زریاب ببینید آقای تقی زاده چه می خواهند» ایشان هم مثلاً تا می گفته فلان کتاب را می خواهم، فوری جواب مکفی می داده که تقی زاده یواش یواش پی می برد که عجیب شخصیتی است این آقا و بسیار به ایشان علاقه پیدا می کند. قدری هم در مسائل استخدامی اش کنکاش می کند می بیند که بیچاره را این جا استثمار کرده اند؛ گویا اقداماتی هم می کند که کار استخدامیش یک قدری ترمیم بشود و دیگر مشتری پرو پاقرص کتابخانه می شود. من البته این را از زبان ایشان شنیده ام از زبان کسانی که خودشان از او شنیده بودند نقل می کنم چون آقای تقی زاده این گونه مسائل را به تکرار می گفت مثلاً خیلی جاها می گفت من این آقای زریاب را کشف کردم عبارت «کشف کردن» را به کار می برد و بعد هم که مجلس سنا تشکیل شد فوراً ایشان را از کتابخانه مجلس شورا به کتابخانه سنا منتقل کرد.

س - بنابراین، این مطلب که آقای تقی زاده با مرحوم زریاب خوبی در



یک مسافرت آشنا شد نمی تواند درست باشد؟
ج - من نشنیدم که مسافرتی باشد. ولی آن که مشهور است و احتمالاً هم درست است همانی است که عرض کردم، چون آقای تقی زاده در خارج بود، سفیر ایران در لندن بود، بعد از این که دوران سفارتش تمام می شود قرار بود که مراجعت بکند به ایران. حالا قبل یا بعد از مراجعت به ایران به عنوان وکیل هم انتخاب می شود و چون وکلا به مجلس مراجعه می کنند و محل کارشان مجلس بوده و آقای تقی زاده هم به مناسبت این که خودش از مؤسسان کتابخانه مجلس در بیست سال قبل بوده، هم این که دوستدار کتاب و دوستدار فضلا و علما بوده، به هر جهت یکی از مشتریان پروپاقرص کتابخانه می شود؛ و در کتابخانه چون افراد دیگری نبودند که بتوانند جواب گوی آقای تقی زاده باشند و خوشبختانه آقای زریاب در آنجا حضور داشته و کاملاً می توانسته جواب گوی مراجعات آقای تقی زاده باشد بنابراین آقای تقی زاده خیلی به ایشان علاقه پیدا می کند و این عبارت که «من زریاب را کشف کردم» مشهور است.

س - جناب محبوب هر کتابخانه ای برای آن به وجود می آید که خدمت ارائه بکند. حالا غیر از کتابخانه شخصی که معمولاً فقط برای همان شخص قابل استفاده است، کتابخانه هایی که بودجه آنها را دولت تامین می کند بنا است یک گروهی از آنجا استفاده بکنند. گروه استفاده کننده غیر از آقای تقی زاده از کتابخانه سنا چه کسانی بودند؟

ج - بله. با توجه به این که غیر از اشتغال در کتابخانه یک بخشی از کارها و اشتغالات من در زمینه صنعت نشر است. پاسخی برای سوال شما دارم. بعد از چند سالی که از اشتغال من در کتابخانه گذشت، این شرکتی که الان در آن مشغول هستیم به نام «شرکت انتشار» تاسیس شد. بنابراین ما به مقتضای کارمان که کار انتشاراتی است مسائل کتاب و کتاب خوانی و علاقه مردم به کتاب از مسائل مبتلا به ما است. متأسفانه در جو ایران، چه در آن زمان و چه این زمان علاقه آن چنانی به کتاب احساس نمی شود. و این چیزی است که در کار ما یعنی نشر یکی از معضلات عمده است. مردم به کتاب خیلی علاقه نشان نمی دهند. برعکس لباس و سیگار و غذا و تفریحات، برای همه چیز پول خرج می کند و برایشان هیچ مسئله ای نیست. مثلاً یک پرس چلوکباب اگر پنج هزار تومان باشد و یا قیمت فلان اسباب بازی هر چه قدر باشد، یا فلان لباس یا کفش به هر میزان گران باشد اصلاً به نظرشان نمی آید. ولی در مورد کتاب این طور نیست. حالا اخیراً یک مقداری کتاب قیمتش بالا رفته است. قدیم که در ایران کتاب ارزان ترین قیمت را شاید نسبت به تمام دنیا داشته است. الان می گویند آقا کتاب گران است و این به نظر من صرفاً یک بهانه است. یعنی علاقه وجود ندارد.

اگر کسی علاقه داشته باشد اصلاً کتاب در ایران گران نیست. الان هم کتاب نسبت به سایر ممالک که حساب بکنیم در حدود یک پنجم تا یک دهم قیمت کتاب در آن ممالک است. خیلی که این نسبت کم باشد یک دوم یا یک سوم است، آن هم امروزه که قدری گران شده است. سابق که اصلاً قیمتی نداشت. بنابراین این سناتورهایی که در آنجا تردد داشتند هیچ کدام اهل کتاب نبودند. جز عده محدودی مثلاً حالا اگر بخوایم اسم ببرم آقای دکتر شفق، آقای دکتر صدیق اعلم، و گاهی اوقات هم آقای علی دشتی. آقای دشتی دنبال یک چیزهای دیگری بود ولی آقای دکتر شفق و آقای صدیق اعلم واقعاً خیلی خوشحال بودند از این که می دیدند یک همچنین کتابخانه ای و چنین کتاب هایی در این جا وجود دارد. خیلی استقبال می کردند. بعضی از کتاب هایی که در کتابخانه مجلس سنا است مثلاً کتاب هایی بوده است که قبلاً متعلق به خود دکتر شفق بوده، حالا یا اهدا کرده و یا فروخته بودند. خط خود آقای دکتر شفق پشت بعضی از کتاب ها هست. پشت یکی از کتاب ها من یاد می آید که مطلب جالبی نوشته بودند. چون ایشان مقیم آلمان بود، در زمان جنگ بین الملل اول یک کتابی را آنجا خریداری کرده بود به قیمت بسیار بالا، چون در آن موقع تورم بی سابقه ای در آلمان حکمفرما بود. ایشان پشت کتاب یادداشت کرده بوده که این کتاب را من در آنجا به این قیمت خریداری کرده ام ولی معادل آن به پول ایران یا پوند انگلیس مثلاً یک رقم ناچیزی می شده که به هیچ وجه مناسبت با شان کتاب نبود، ولی در آنجا به علت تورم یک رقم سرسام آوری به مارک داده بود و این کتاب را خریده بوده ولی معادل آن کتاب با پول دیگر خیلی ناچیز بوده است. این مطلب را من همین طوری به عنوان خاطره عرض کردم، شاید ارتباطی به این موضوع نداشته باشد، ولی ما در آن

کتابخانه مشتری های آن چنانی نداشتیم. حالا بد نیست با نقل خاطره ای دیگر من یک نوع مشتری های آنجا را برای شما بیان بکنم. یکی از سناتورها که اسمش را نمی آورم در یکی از ایام که به چند روز تعطیلی بر خورده بود مثلاً تاسوعا و عاشورا، که ایشان فکر کرده بود که فردا و پس فردا تعطیل است و حالا چون عزاداری است ایشان شاید نتواند به جاهای دیگری مراجعه کند برای تفریح، و رادیو، هم موسیقی ندارد و ممکن است در این تعطیلات حوصله اش سر برود، مراجعه کرده بود به کتابخانه که یک کتابی بگیرد که این دو سه روزه این کتاب را بخواند و به اصطلاح سرگرم باشد. آن موقع کتابی در آمده بود به نام «محمد (ص)، پیغمبری که از نو باید شناخت» که نویسنده آن اهل رومانی بود و ذبیح الله منصوری هم مترجم آن بود. این کتاب در آن موقع خیلی سرو صدا کرده بود و به چاپ های مجدد هم رسیده بود. حالا به چه مناسبتی ما آن کتاب را برای کتابخانه خریده بودیم و داشتیم نمی دانم؛ چون ما معمولاً کتاب ترجمه شده نمی خریدیم، معمولاً اصل کتاب را می خریدیم. به فکر ترجمه و این چیزها زیاد نبودیم ولی این کتاب را ما آن موقع داشتیم. این کتاب را به ایشان دادم، و برد و خواند؛ وقتی که آورد نام یکی از خلفای راشدین را برد و گفت: «بابا ما این کتاب را خواندیم معلوم شد که این فلانی آدم خیلی بدی هم نبوده است». حالا از اطلاعاتی که از این کتاب کسب کرده بود، برداشتش فقط همین بود. یعنی خیلی سطحی. از میان این شصت نفر سناتوری که بودند، شاید پنج نفری می توانستی پیدا کنی که بگویی که کتاب خوان و کتاب دان بودند. در سطح همان دشتی و دکتر شفق و صدیق اعلم. از بیرون هم چون کتابخانه شهرتی پیدا کرده بود اساتید و فضلا می دانستند که چه چیزهایی در این کتابخانه هست و خیلی از این ها هم با آقای تقی زاده ارتباط داشتند و ایشان گاهی به آنها اطلاعاتی داده بوده، هر گاه کتابی احتیاج داشتند به کتابخانه مراجعه می کردند.

س - یعنی با اذن آنها مجاز به استفاده از کتاب ها بودند وگرنه غیر از سناتورها کسی دیگر مجاز نبود؟

ج - بله. این جا عمومی که نبود، یک کتابخانه خصوصی مربوط به مجلس بود و عضوی نداشت. ولی به هر جهت اهل فضل که به آن مراجعه می کردند هیچ احتیاجی نبود که یک شخص خاصی آنها را معرفی بکند. هر کدام از ما که در کتابخانه بودیم اگر سطح علمی فرد مراجعه کننده را می دانستیم، بدون مضایقه کتابها را در اختیارش می گذاشتیم. البته خب ممکن بود محیط مجلس یک سری سخت گیری هایی داشته باشد، البته کم بود اگر سخت گیری هم بود به کتابخانه مجلس ارتباطی نداشت، به خاطر خود مجلس بود. اما خود اهل کتابخانه و کارکنان آن به صورت رایگان و بدون مضایقه و با

علاقه مندی پذیرای اهل فضل بودند. این کتابخانه اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

س - یکی از جنبه های موفقیت هر کتابخانه ای مخصوصاً کتابخانه دولتی، به خاطر پشتیبانی خوبی است که از طرف سازمان مادر صورت می گیرد. آیا این پشتیبانی در مورد کتابخانه سنا به صورت مطلوب صورت می گرفت؟

ج - بله. بسیار خوب. غیر از مدت محدودی که مجلس در حال فترت بود و تقریباً منحل شده بود. زمان خود آقای تقی زاده که اصلاً کتابخانه بین همه کارمندان مایه قبطه و یک وقتی هم موجب حسادت بود. در مورد کتابخانه ای ها می گفتند: «آنها نور چشمی هستند»، چون آقای تقی زاده واقعاً برای کتابخانه سنگ تمام می گذاشت. ایشان مرد با نفوذی بود. روسای بعدی هم تا زمانی که حافظه و سلامتی ایشان اجازه می داد امور را به ایشان محول کرده بودند تا آنجا که حتی زمانی که ایشان سناتور هم نبود گفته بودند که هر کتابی که کتابخانه می خواهد خریداری کند، ایشان باید پای آن صورت را امضا و تایید بکند. یکی از به اصطلاح رموز موفقیت کتابخانه مجلس، غیر از این که عده ای افراد علاقه مند آنجا شاغل بودند که به کارشان وارد بودند، این بود که جنبه های دست و پا گیر در کتابخانه حکمفرما نبود. وگرنه تا ما می آمدیم بودجه یک کتاب را تهیه کنیم آن کتاب از دست رفته بود. من عرض کردم اغلب این کتاب ها از عتیقه فروشی ها تهیه می شد، یعنی یک کتابی بعد از صد سال دست یک کتابفروشی رسیده و ده تا مشتری هم خواهان بودند، اما این کتاب معمولاً نصیب ما می شد. علی رغم دوری راه و مشکلات ارتباطات پستی، ما سریع اقدام می کردیم و کمتر کتابی بود که انتخاب کنیم و به دستمان نرسد.

س - خیلی خسته تان کردم. در عین حال اگر خاطره ای که مفید باشد برای افرادی که این ویژه نامه را مطالعه می کنند و یا توصیه و نقطه نظر خاصی دارید لطفاً بفرمایید.

ج - من در این کتابخانه خیلی دارم اما از میان آنها که تناسب بیشتری دارد، و برای دیگران هم مفید است، این خاطره است که مرحوم تقی زاده و بعضی از دوستان ایشان مدتی بود به فکر افتادند که فهرست کتاب های چاپی فارسی را تهیه کنند. تا قبل از آن زمان تنها فهرست کتاب های چاپی فارسی فهرستی بود به نام فهرست ادواردز که در انگلستان چاپ شده و این فهرست بیشتر حاوی کتاب های فارسی بود که در هند چاپ شده بود؛ چون هند هم یکی از مراکز مهم چاپ کتاب های فارسی بود. چون آنجا خریدار عمومی داشت و خیلی از کتابها را هم به ایران می فرستادند. فهرست ادواردز احتمالاً به مناسبت این که آن شخص انگلیسی یکی از کسانی بوده که در هند ماموریت داشته است و کارش در هند بوده است تهیه شد. مامورین انگلیسی معمولاً در هر جا بودند اعم از این که یک کار سیاسی و تجاری و غیره داشتند چون نوعاً آدم های

تحصیل کرده‌ای بودند و در محل ماموریت هم آن رشته اصلی خودشان را دنبال می‌کردند و فارغ از آن شغل اداری و ماموریت خاصی که در آن مملکت داشتند به آن علاقه و تحصیلی شان هم می‌پرداختند. به خاطر همین است که کتاب‌های متعددی از مامورین انگلیسی به جا مانده است این‌ها مثلاً مامور اینتلیجنت سرویس بودند در یک جایی، ولی در مورد جغرافیای آن مملکت و یا مسائل عمومی و اطلاعات کسب می‌کردند شاید هم یک مقدار این کار به مسئولیت اداری شان ارتباط پیدا می‌کرده. کتاب‌های زیادی به همین شکل تهیه شده است.

این آقای ادواردز فهرست نسبتاً کاملی جمع‌آوری کرد که چاپ هم شد؛ ولی این فهرست شامل کتاب‌های فارسی است که در هندوستان به چاپ رسیده است. آقای تقی زاده خیلی دوست داشت که برای آن فهرست یک متممی نوشته بشود که کتاب‌های چاپ ایران را در بر بگیرد. برای انجام این کار به اشخاص مختلفی مراجعه می‌کردند. به من هم گاهی پیشنهاد می‌کردند و می‌گفتند: «تو در اوقات فراغت چه کار می‌کنی؟» به من علاقه پیدا کرده بود تا آنجا که حتی برای تنظیم کتابخانه شخصی در منزل هفته‌ای یک یا دو روز مرا دعوت می‌کرد، می‌رفتم منزلش کتابخانه شخصی ایشان را فیش می‌کردم و کتاب‌ها را تنظیم می‌کردم. در آنجا سر ناهار یا موقع استراحت صحبت‌هایی پیش می‌آمد و خاطراتی می‌گفت از جمله از من می‌پرسید «شما بعد از کار اداری چه کار می‌کنی؟» آن موقع این شرکت انتشار تاسیس شده بود من هم برای ایشان بیان می‌کردم که یک شرکتی است که توسط افرادی تاسیس شده. بعد من نام افرادی که آن را تاسیس کرده بودند می‌پردم و آنها هم جزو بزرگان بودند ایشان با بعضی از آنها آشنایی داشت و مخصوصاً از مرحوم دکتر سبحانی خیلی به نیکی یاد می‌کرد. گویا در وزارت معارف آن موقع یک شورایی به نام شورای معارف وجود داشت بعد که شد شورای فرهنگ. کار این شورا این بود که برای کارهای فرهنگی قانون‌گذاری می‌کرد. چون آقای تقی زاده هم مثل مرحوم دکتر سبحانی در شورای فرهنگ عضو بود، همیشه با تجلیل از ایشان و از شخصیت و متانت ایشان یاد می‌کرد. شاید یک قدری که به من علاقه داشت به خاطر این بود که می‌دید من با آدم‌های محشور هستم که اگرچه به گروه خونی او نمی‌خوردند و جزو جناح آنها نبودند ولی به هر جهت اهل علم و فضل‌اند. اهل جناح بازی نبود از شخصیت و کسی که با سواد و متخصص بود خوشش می‌آمد مثلاً راستی، چپی یا مسلمان، هر کسی بود، علاقه داشت. خیلی اتفاق می‌افتاد که برای چپی‌ها مشکلاتی اتفاق می‌افتاد دنبال کارشان می‌رفت و این‌ها را نجات می‌داد. به هر جهت ایشان دنبال تهیه فهرست کتاب‌های فارسی بود که یک

آقای پیدا شد و به ایشان پیشنهاد کرد که من این کار را برای شما انجام می‌دهم، منتهی شرایط بسیار سنگینی را مطرح کرده بود. مثلاً یک محلی همراه با دو منشی، ماهی نمی‌دانم چه قدر پیشنهاد کرده بود. این‌ها هم داشتند یواش یواش زیر بار این حرف‌ها می‌رفتند که این کار انجام بشود. یکی از دفعاتی که با من صحبت همین فهرست شد من یادم بود یک آقای به نام آقای مشار زمانی که در کتاب فروشی‌ها کار می‌کردم دیده بودم که ایشان پیرمردی بود می‌آمد در کتاب فروشی‌ها و ساعت‌ها از صاحب کتاب‌فروشی‌ها اجازه می‌گرفت، و چون مرد محترمی بود به ایشان اجازه می‌دادند و ایشان دانه به دانه تمام کتاب‌های آنها را در می‌آورد و اسم‌های آنها را یادداشت می‌کرد و خصوصیات آنها را می‌نوشت. دست‌هایش کثیف و خاکی می‌شد؛ اما با یک علاقه‌ای می‌آمد و این کار را انجام می‌داد. گاهی هم می‌نشست آنجا صحبت می‌کرد با ما یا با صاحب کتاب فروشی که: «من دارم فهرست کتاب‌های فارسی را می‌نویسم چون خیلی کتاب‌ها داریم که گمنام است و هیچ کس اطلاعی از آنها ندارد. من هر کتابی که خودم داشتم همه را فهرست کردم. به کتاب فروشی‌ها هم سر می‌زنم و آنها را هم فهرست می‌کنم». اتفاقاً ما آن موقع در کوچه ظهیرالاسلام که حالا به نام خیابان ظهیرالاسلام نامیده می‌شود سکونت داشتیم. این آقای مشار هم منزلش در آن کوچه بود و من می‌شناختمش. چند سالی هم بود که پی‌گیری‌اش در آن موضوع را دیده بودم و به خاطر داشتم. وقتی این موضوع تهیه فهرست فارسی پیش آمد، من به آقای تقی زاده گفتم: «آقا من یک کسی را می‌شناسم که این کار را انجام داده است»: باز همان حالت وجدی که برایش پیدا می‌شد بوجود آمد و خیلی با اشتیاق گفت: «حتماً ایشان را دعوت کن. که با ایشان در این مورد صحبت می‌کنیم و ترتیب کار را بدهیم». این آقای مشار هم شخص نسبتاً ثروتمند و مرفهی بود. باغی داشت در پل رومی در شمیران. منزل شهری ایشان همین ظهیرالاسلام بود. و روزی که قرار شد که به اصطلاح مراسم معارفه انجام بشود ایشان دعوت کرد که در باغ ایشان افرادی که می‌خواهند آشنا بشوند در آن باغ همدیگر را ببینند. قرار گذاشته شد و جلسه تشکیل شد، بنده بودم، آقای مشار بود، آقای یارشاطر، و مرحوم دکتر معین، و آقای ایرج افشار، البته من به جمع آنها نمی‌خوردم ولی به هر جهت بنده را هم دعوت کرده بودند. خلاصه آقای مشار یک مقداری از کارهای خودش توضیح داد و آقای تقی زاده هم چون در طول زندگیش با افراد شارلاتان و کسانی که در کارشان غلو می‌کنند خیلی برخورد کرده بود همین جور راضی نمی‌شد امتحانی هم می‌کرد. به همین خاطر دو سه تا از کتاب‌هایی که هیچ کس اسمش را نشنیده و خبر نداشت، به مناسبت نام برد تا ببیند آقای مشار از

این کتاب‌ها اطلاعی دارد یا در فهرستش هست یا نه. اتفاقاً یکی دو تا از آنها در فهرستش بود و ایشان اطلاع داشت و شاید یک موردش هم نبود. به هر جهت آقای تقی زاده پسندید. آقای مشار هم که بنده خدا تا به حال از هیچ کس تشویق و تایید ندیده بود و چه بسا بعضی‌ها هم مسخره‌اش می‌کردند و می‌گفتند که مخش عیب دارد که ساعت‌ها می‌نشیند لابه‌لای کتاب‌ها و دستش را کتیف می‌کند و شاید در خانواده‌اش هم کارش را جدی نمی‌گرفتند. وقتی این جلسه را دید که بزرگانی مثل دکتر معین و رئیس مجلس سنا آمده‌اند منزل ایشان و با تجلیل از ایشان یاد می‌کنند، این پیرمرد واقعاً مثل آن بود که اجر همه زحمات خودش را گرفته باشد، خیلی خوشحال شده بود و به هر جهت خشنود بود از این مسئله. خلاصه کار فهرست نویسی از سر گرفته شد و «فهرست کتاب‌های چاپی فارسی» تاریخچه‌اش از این قرار بود. فهرست کتب چاپی فارسی را بنگاه ترجمه و نشر کتاب چاپ کرد و یک مکملی هم برایش نوشتند. بنگاه ترجمه و نشر کتاب که آن زمان بنگاه خیلی معروفی بود، یک مقداری در فهرست آقای مشار دستکاری کرد و آن را به مقتضای اصول کتابداری در آورده بود. آقای مشار برای خودش نظریاتی داشت. البته ایشان قدیمی بود و سبک قدیمی داشت به هر جهت هم خوشحال شده بود که کتابش چاپ شده، هم به دلش نچسبیده بود چون همه آن کاری که ایشان دلش می‌خواست انجام نشده بود. ولی چون مرد ثروتمندی بود، خودش با خرج خودش شروع کرد به همان صورت که دوست داشته بود فهرست را منتظر کند. بعد از این که فهرست کتاب‌های فارسی را منتشر کرد، چون در جست و جوی کتابخانه‌ها به کتابهای عربی چاپ ایران هم برخورده بود، یک دو جلدی هم درست کرد به نام فهرست کتب عربی چاپ ایران. این دو تا را با خرج خودش چاپ کرد. من هم همیشه مراجعه می‌کردم منزلش، چون این کتاب‌ها را به کتابخانه‌های خارجی که برای مطالعات اسلام‌شناسی به آن احتیاج داشتند می‌فرستادیم و این کتاب ابزار دستشان بود. بنده مراجعه می‌کردم و از ایشان می‌خریدم و برای آنجاها می‌فرستادم. این خاطره‌ای بود که از کار کتابفروشی تا کتابداری و معاشرت با آقای تقی زاده و آقای خانبابا مشار داشتم.

س - شما اشاره فرمودید که کتاب خوانی در ایران خیلی مورد اقبال نیست. شاید این بدین جهت باشد که فرآیند تولید اطلاعات تا مصرف آن پیچیده است و باید به همه اجزا آن توجه کرد. شما به عنوان کسی که با محققین و تولید کنندگان اطلاعات ارتباط داشتید، در کتابخانه به عنوان یک مرکز عرضه کتاب کار کردید، و به عنوان این که کار نشر یکی از دغدغه‌های شما بوده، چه توصیه‌هایی دارید که کار نشر و مسئله کتابخوانی در کشور ما رونق بیشتری پیدا بکند.

ج - در مورد کم‌علاقگی مردم به کتاب باید عرض کنم نه این که مردم تعمد و یا عنادی داشته باشند. این جور نیست. این یک فرآیند پیچیده‌ای دارد یعنی عوامل مختلفی سبب شده است که این وضعیت به وجود آید یک عامل دو عامل یا حتی چند عامل نیست. عوامل زیادی است که منجر به این نتیجه شده است. من باب نمونه الان وضع مردم به گونه‌ای است که هر فرد زمان فراغت کمی در اختیار دارد. پیش از این، وضع مادی و گذران مردم طور دیگری بود. مثلاً برای یک کارمند اداری و یا یک معلم و یا شاید برای خیلی از کارگرا همان هشت ساعت کاری که در روز انجام می‌دادند برای امرار معاش کافی بود و بقیه‌اش را به فراغت مثلاً خواب و تفریح و سرگرمی‌های دیگر می‌گذراندند. در آن زمان کسانی که اهل کتاب و کتاب خوانی بودند هم چند ساعتی وقت برای خواندن کتاب داشتند. الان من به یکی دو تا از عوامل اشاره کردم، اما همان طور که عرض کردم خیلی عوامل در این امر دخیل است الان یک شخص کارگر و یا یک نفر فرهنگی و یا یک نفر اداری اگر اهل کتاب و کتاب خوانی هم باشد، واقعاً وقت ندارد که کتاب بخواند. دو شغل بعضی اوقات هم سه شغل دارد. یک شغل اداری دارد یک شغل دومی دارد بعضاً شغل سومی دارند. وقتی می‌رسد به خانه اصلاً حالی ندارد که برای کتاب وقت بگذارد. من خیلی در این مورد مطالعه کردم. خلاصه مطلب این است که باید از طفولیت مردم را طوری تربیت کرد و باید در تربیت و تعلیم طوری برنامه ریزی بشود که از طفولیت آنها را با کتاب و کتابخوانی آشنا کرد. این کار حتماً تأثیر خوبی دارد.

س - ویژه نامه‌ای که مصاحبه شما در آن درج می‌شود به دست بسیاری از کتابداران می‌رسد. چه توصیه‌ای به نظرتان می‌رسد تا به کتابدارهای جوان تر بفرمایید یا اگر بهتر بیان کنم به نظر شما یک کتابدار خوب چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟

ج - کتابدار خوب باید اولاً به کتاب علاقه داشته باشد و بیگانه نباشد. چون معمولاً کسی که برای کتابخانه انتخاب می‌شود احتمالاً یکی از شرایطش این است که در رشته کتابداری تحصیل کرده باشد. حالا کسی که این رشته کتابداری را خوانده باشد به قول خانم شادمان مثلاً اگر انتخاب دهمش بوده که برای خالی نبودن عریضه کتابداری را هم علامت زده باشد که اگر از همه جا رد شد، بالاخره یک جایی را پیدا کند، این ممکن است کتابدار خوبی نباشد و نشود. ولی اگر یک کسی از کودکی علاقه به کتاب داشته باشد. می‌تواند کتابدار خوبی باشد در خانه پدر ما هر چند کتاب خوان بود، خیلی کتاب نبود ولی من یادم است کتاب تفسیر ابوالفتوح آن وقت تجدید چاپ می‌شد ایشان رفته بودند و خریدند و البته جلد جلد می‌آوردند به منزل. و یا مثلاً یک دوره روزنامه

خیلی نفیسی بود که چیز عتیقه‌ای بود روزنامه ملانصرالدین که در قفقاز چاپ می‌شد، به زبان ترکی. البته پدر من ترکی نمی‌دانست ولی این روزنامه به مناسبت علاقه‌ای که داشت به دست ایشان افتاده بود و دو جلد بود. ما بچه بودیم، این را ورق می‌زدیم کاریکاتورها و عکس‌های قشنگی داشت بیشتر اثر کاریکاتوریست‌های روسی بود و امضای روسی داشت. بعضی‌ها هم ترک بودند با وجود این که ما ترکی نمی‌دانستیم ورق می‌زدیم اما مثل این که کاریکاتورها با ما حرف می‌زدند. من وقتی در این خانواده نشو و نما پیدا کردم، طبعاً به کتاب علاقمند شدم. برادرم مرحوم دکتر محمدجعفر محبوب هم همین طور. از طفولیت با کتاب سروکار داشت. البته آن وقت کتاب فروشی در ایران کم بود. کم و بعضاً دوره گرد، که یک دسته کتاب را بر روی شانه خودشان حمل می‌کردند و در معابر و منازل که مشتری خصوصی داشتند مراجعه می‌کردند و می‌فروختند. برادر من هم مشتری یکی از آنها بود. آن موقع برادر من هم طفل بود و به کتاب‌های داستانی علاقه داشت، مثلاً یکی از کتاب‌هایی که من یادم است اسکندرنامه بود و بعد به مقتضای همین مطالعاتی که داشت نتیجتاً بعد از این که تحصیلات عالی را به اتمام رساند به یکی از متخصصین ادب عوام در ایران تبدیل شد. من در یک همچنین خانواده‌ای نشو و نما کردم و همان صحافی را هم که من انتخاب کردم دلیل داشت. برادر من کتاب‌هایی را که می‌خرید گاهی اوقات کتابهای چند دست خوانده شده و مندرس بود. آن کتاب فروش‌ها به برادرم یاد داده بودند که چگونه کتاب‌ها را صحافی کند. من دیده بودم که این کتاب‌ها را صحافی می‌کنند و کتابی که مندرس بود چگونه به یک کتاب خوب تبدیل می‌شود.

من از این کار خوشم آمده بود و کتاب‌های درسی خودم را صحافی کرده بودم و در مدرسه هم به بچه‌ها گفته بودم که اگر کتاب‌هایتان پاره است بیاورید تا صحافی کنم. و شاید یک رقم ناچیزی هم اجرت می‌گرفتم. بعداً که من شغل صحافی را دنبال کردم یک سابقه‌ای به این صورت داشت. این که من می‌گویم کار کتاب در بین مردم غریب است، دلیل دارم. وقتی من به هر آدمی در فامیل و غیرفامیل می‌گفتم صحافی می‌روم می‌گفتند: صحافی! صحافی دیگر چیست؟ آن موقع صحافی نمی‌دانستند چه هست! همین صحافی مرا کشاند به کتاب فروشی، کتاب فروشی مرا کشاند به کتابخانه، کتابخانه مرا کشاند به نشر. برای کتابدار هم باید یک ترتیبی داد که این‌هایی که می‌روند رشته کتابداری را می‌خوانند امتحاناتی از این‌ها به عمل بیاید سوابقی باید در این کار داشته باشند و حتی برای کارمندان شاغل در کتابخانه‌ها هم یک دوره‌ای بگذارند.

س - جناب آقای محبوب، اگر نکته دیگری در ذهنتان مانده است بفرمایید.

ج - من دیگر عرضی ندارم و خیلی خوشحال شدم که آقایان تشریف آوردند و برای بنده یک تجدید خاطره‌ای شد. چون این شغل را من خیلی دوست دارم. کسانی هستند که از شغلشان رنج می‌برند، ولی بالا جبار مشغول‌اند و کار می‌کنند، اما بنده واقعاً همیشه خدارا شاکر هستم که خدا بنده را به این شغل راهنمایی کرده. چه آن زمانی که در کتابخانه بودم و چه بعد که کار انتشاراتی می‌کردم و هنوز هم مشغول هستم، برای من خیلی لذت بخش است. تشریف فرمایی آقایان هم یک مقدار تجدید خاطره شد. من هم یک سری محفوظاتی داشتم که شاید برای آیندگان قابل استفاده باشد.

رتال جامع علوم انسانی

